



Sheikh M o h a m m a d H a s s a n V a k i l i

مناظره مکتوب حجت الاسلام و المسلمین وکیل و جناب آقای مهدی نصیری
(یادداشت ششم: تکفیریان تفیکی)

تاریخ انتشار: یکشنبه ۱۸ رجب ۱۴۳۵

موسم العالیمة

متأسفانه جریان تفکیک در جامعه ما فقط از طریق آثار محمدرضا حکیمی معرّفی شده و ایشان نیز چهره‌ای جذاب و غیرحقیقی از آن ارائه داده‌اند. ارتباط خاص انجمن حجتیه را با تفکیک مخفی نموده و نام مرحوم حلبی را که مهمترین شاگرد میرزای اصفهانی بودند کتمان کردند. آراء عجیب مرحوم میرزا را در باب بی‌ارزشی عقل و منطق در پرده نهادند و سیره عملی ایشان را در ناسزاگوئی به بزرگان دین و ... از تاریخ حذف نمودند.

فهرست

- ۱- عبارت آقای نصیری
- ۲- نقد و بررسی
- ۲.۱- فایده بحث از تاریخ جریان تفکیک چیست؟
- ۲.۲- سیره مرحوم میرزا مهدی اصفهانی در مقابل مخالفان
- ۲.۳- بیان عجیب کتاب «سدّ المفرد» درباره فلسفه و عرفا
- ۲.۴- بیان فرزند مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی رحمت‌الله علیه
- ۲.۵- تقاضای میرزا جواد آقای تهرانى از میرزا مهدی اصفهانی
- ۲.۶- بیان آیت‌الله بهجت درباره کارهای میرزا مهدی اصفهانی
- ۲.۷- سیره شاگردان مرحوم میرزای اصفهانی
- ۲.۸- بیان شیخ مجتبی قزوینی درباره فلسفه و عرفا
- ۲.۹- پیشنهاد به تفکیکیان و مخالفان فلسفه و عرفان
- ۳- پانویس

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

در پنج یادداشت گذشته، حدود سی مورد از اشتباهات برادر محترم جناب آقای مهدی نصیری در نقل قول‌ها و مباحث تاریخی ارائه شد.

حقیر در این شماره نیز به اشتباهات ایشان درباره تاریخ جریان تفکیک و ضرورت تخصص در عرفان و حکمت اشاره‌ای گذرا نموده و بحث پیرامون دیگر اشتباهات تاریخی ایشان را به مجالی دیگر واگذار می‌نمایم تا اینکه طبق تقاضای آقای نصیری زودتر به بحث‌های علمی بپردازیم.

عبارت آقای نصیری

آقای نصیری در نوشتار خود این بنده را متهم به افتراء زدن به تفکیکیان و اهانت به آنها و ایجاد اختناق نموده و گفته بودند:

«شیوه دیگر آقای وکیلی برای ایجاد اختناق فکری و بستن باب گفت‌وگو درباره فلسفه و عرفان طرح مسائلی از این قبیل است که «فرض کنیم کسی توفیق درس گرفتن صحیح فلسفه را نداشت و همه چیز را جابه‌جا فهمید. ولی آیا حق دارد که به کسانی که اعتقادات دیگری دارند دائماً زخم زبان بزند. تکفیر کند، ناسزا بگوید، لعن کند، در رحلتش شیرینی پخش کند؟ اینها متأسفانه اتفاقاتی است که افتاده‌است.»

این حرف‌ها در حالی زده می‌شود که لا اقل در پنج دهه اخیر علی‌رغم اختلافات شدید بین مخالفان و موافقان فلسفه و عرفان، فضایی صمیمانه بین بزرگان آنها به خصوص پس از انقلاب وجود داشته‌است.

از جمله شواهد آن رفاقت ویژه مرحوم آیت‌الله گلپایگانی با مرحوم علامه طباطبایی و نماز خواندن ایشان بر پیکر آقای طباطبایی بعد از وفاتشان است، در حالی که آیت‌الله گلپایگانی از مخالفان سرسخت فلسفه و عرفان بوده و تدریس آن را در مدرسه‌شان جایز نمی‌دانستند و یا رفاقت بین امام خمینی و آیت‌الله گلپایگانی و دعوت بیت امام از ایشان برای خواندن نماز بر پیکر حضرت امام و نیز نماز گزاردن آیت‌الله جوادی آملی بر پیکر آیت‌الله بهجت با وجود مخالفتشان با فلسفه و عرفان مصطلح.

پیوند بین علمای تفکیکی مشهد با امام و انقلاب نیز نافی ادعای آقای وکیلی است. از بزرگان مکتب تفکیک مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی است که علی‌رغم اختلاف نظر با حضرت امام در موضوع فلسفه و عرفان، از مرجعیت حضرت امام (ره) و مبارزه ایشان با طاغوت در سال ۱۳۴۱ دفاع کرد و با جمعی از شاگردان خود از جمله استاد حاج حیدر رحیم پور به دیدار حضرت امام در قم آمد و مرجعیت ایشان را تایید نمود.

از دیگر علمای تفکیکی مشهد که تا چند سال پس از انقلاب نیز در قید حیات بودند، مرحوم میرزا جواد آقای تهرانی است که در صف مقدم انقلاب در مشهد بود و در دوران دفاع مقدس در جبهه‌ها برای روحیه دادن به رزمندگان حضور می‌یافت. میرزا جواد آقای تهرانی با این که با مشرب فلسفی و عرفانی حضرت امام مخالف

بود و صریحا آن را نقد می‌کرد، احترامی مثال زدنی برای امام قائل بود و متقابلا امام نیز با احترام و عظمت از ایشان یاد می‌کردند. حضرت امام باری در پاسخ به کسانی که مجلس خبرگان قانون اساسی را تخطئه می‌کردند، فرمودند: (نقل به مضمون) در این مجلس امثال میرزا جواد آقای تهرانی‌ها حضور دارند و نیز حضرت امام به احترام این شخصیت روحانی و معنوی، درس تفسیر سوره حمدشان را که به دلیل صبغه عرفانی آن با مخالفت میرزا مواجه شده بود، تعطیل کردند و از سوئی هم مرحوم میرزا باری به تهران می‌آید و به جماران می‌رود و در شرایطی که حضرت امام از طرف پزشکان ممنوع الملاقات بوده‌اند، از طرف امام پذیرفته می‌شوند و تنها مقصدشان از این ملاقات این بوده است که دست حضرت امام را ببوسد و به مشهد برگردد.

از دیگر علمای تفکیکی مشهد مرحوم حضرت آیت‌الله مروارید بوده‌اند که احترام مقام معظم رهبری نسبت به این عالم متقی زبانزد است.

البته حق آقای وکیلی و هر کس دیگری است با این بزرگان بحث علمی و انتقادی داشته باشد و اندیشه‌های آنان را نقد و یا رد کند همان گونه که این بزرگان اندیشه‌های فلاسفه و عرفا را نقد و رد می‌کنند و این حقیر نیز خود در پاره‌ای از مباحث منتقد مبانی مکتب تفکیک است، اما این مجوز نمی‌شود که آقای وکیلی به این بزرگان اهانت کرده و افترا بزند.»

نقد و بررسی

فایده بحث از تاریخ جریان تفکیک چیست؟

پیش از آنکه به بررسی اشتباهات این عبارات آقای نصیری بپردازیم تذکر این نکته لازم است که طرح این بحث از آن روست که جریان تفکیک و انجمن حجتیه از جریانات اجتماعی مهم و تأثیرگذار معاصر است که در تشکلات مذهبی پس از انقلاب نقشی مخفی و بسیار مهم داشته و از محورهای اصلی تفرقه‌افکنی میان شیعه و سنی و نیز میان شیعیان انقلابی و غیرانقلابی بوده‌است و شناخت صحیح آن از جهت علمی و عملی برای اهل نظر ضروری است.

متأسفانه این جریان در جامعه ما فقط از طریق آثار جناب آقای محمدرضا حکیمی معرفی شده و ایشان نیز چهره‌ای جذاب و غیرحقیقی از آن ارائه داده‌اند.

ارتباط خاص انجمن حجتیه را با تفکیک مخفی نموده و نام مرحوم حلبی را که مهمترین شاگرد میرزای اصفهانی بودند کتمان کردند.

آراء عجیب مرحوم میرزا را در باب بی‌ارزشی عقل و منطق در پرده نهادند و سیره عملی ایشان را در ناسزاگوئی به بزرگان دین و ... از تاریخ حذف نمودند.

چنانکه برخلاف واقعیت‌های تاریخی، خواب معروف میرزای اصفهانی را بیداری نام نهاده و مدعی شدند که ایشان به خدمت حضرت بقیة‌الله الأعظم ارواحنا له الفداء رسیده و به دست ایشان از مسیر عرفان بازگشتند

نگارنده در اینجا فقط به گوشه‌های از سیره عملی این جریان اشاره می‌نمایم تا اشتباهات کلام آقای نصیری روشن شود و فقط به نقل از منابعی بسنده می‌نمایم که تا به حال منتشر شده‌است.

سیره‌ی مرحوم میرزا مهدی اصفهانی در مقابل مخالفان

بنیان‌گذار جریان تفکیک مرحوم میرزا مهدی اصفهانی به راحتی بر فراز منبر در مجالس درس و در نوشتجات به بزرگان عرفا و حکمای اسلام و دیگر مخالفینشان ناسزا می‌گفتند و از ایشان با تعبیری چون مشرک، تابع شیطان، برادران یهود، مخاصمه کننده با انبیاء، احمق و سفیه و ضالّ و... یاد می‌کردند [۱].

بیان عجیب کتاب «سَدّ المفر» درباره‌ی فلاسفه و عرفا

یکی از ارادتمندان آن مرحوم که در سیره ناسزاگوئی نیز به میرزا اقتدا نموده بود و چندی است به رحمت خدا رفته کتابی دارد با نام «سَدّ المفر علی القائل بالقدر» در این کتاب بارها نام مرحوم ملاصدرا و حضرت علامه طباطبائی قدس سرهما و علامه حسن‌زاده و آیت‌الله جوادی مدظلهما و... را به عنوان مخالفان مکتب اهل بیت و مدافعان عرفان و حکمت و با تعبیری ناشایست و بسیار زننده آورده و نقد نموده و در پایان کتاب به عنوان حسن ختام، حدیثی طولانی را در شش صفحه در وصف کیفیت قبض روح کفار و عذاب‌های اخروی ایشان و مارها و عقرب‌ها و شلاقها و زنجیرهای آتشین و... آورده که از ترسناک‌ترین احادیث در وصف عذاب‌های اخروی است و در پایان آن نگاشته‌است:

«استاد اساتید ما مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی می‌فرمودند این حدیث در وصف عذاب این فرقه (عرفاء و فلاسفه) و امثال ایشان از کسانی‌ست که کوتاهی نموده و به خداوند متعال آشکارا ناسزا می‌گویند، نه مطلق کفار؛ چون کفار وجود خداوند را رأساً انکار می‌کنند و او را قبول ندارند تا به او ناسزا گفته و لغو و عبث و خدعه و ظلم را به او نسبت دهند.» (سَدّ المفر علی القائل بالقدر، ص ۶۱۹، این کتاب توسط انتشارات منیر به چاپ رسیده‌است).

بیان فرزند مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی رحمت‌الله‌علیه

مرحوم آقا سید محمد حسن قاضی رحمت‌الله‌علیه ؛ آقا‌زاده ارشد عارف ربانی مرحوم آیت‌الله حاج میرزا علی قاضی قدس سره در مصاحبه‌ای می‌گویند:

«من یک ماه رمضان در مشهد بودم و پای منبر آقای میرزا مهدی اصفهانی حاضر شدم، ایشان سر منبر می‌رفت و زیاد هم عصبانی می‌شد و به پدرم ناسزا می‌گفت. صراحتاً می‌گفت: «آن سیدی که در نجف است، ریشش قرمز است و قدش کوتاه است و فلان ...». بعضی‌ها به او گفتند: «پسرش پای منبر شما اینجا نشسته است.» بعد از آن آمد و از من خیلی عذر خواست و حتی یک روز مرا به منزلش برای افطار دعوت کرد. من منبرهای او را می‌نوشتم و وقتی به نجف رفتم آنها را به آقا نشان دادم.

پدرم گفت: «این‌ها چیست که تو نوشته‌ای؟ هرگز آقا میرزا مهدی اصفهانی یک چنین حرف‌هایی نمی‌زند. مگر دیوانه‌ای تو! آنها را دور بینداز!» من هم آنها را دور ریختم.

بعد از حدود سی سال که کتاب ابواب الهدی چاپ شد، آن را خواندم دیدم صد رحمت به آنچه در مشهد شنیدم! [۲].

تقاضای میرزا جواد آقای تهرانی از میرزا مهدی اصفهانی

این اهانت‌ها گاه آنقدر شدید می‌شد که حتی دلباختگان و شیفتگان آن مرحوم در جواز امامت ایشان شک می‌کردند؛ چنان که در بین ارادتمندان در خراسان معروف است که در مجلسی چنان تعبیر مرحوم میرزا نسبت به حکما تند شد که مرحوم آیت‌الله میرزا جواد آقای تهرانی پس از درس به دلیل این که می‌خواستند در نماز ایشان شرکت کنند از ایشان تقاضا نمودند که استغفار کنند. [۳]

بیان آیت‌الله بهجت درباره کارهای میرزا مهدی اصفهانی

حقیر در کتاب صراط مستقیم این فرمایش مرحوم آیت‌الله بهجت قدس سره را نقل نمودم که ناظر به همین گونه برخوردها بوده است:

«آقا میرزا مهدی به کسانی سب می‌نمود که آنها را می‌شناختم که شب‌ها در هنگام خواب آنقدر از عشق و خوف خدا اشک می‌ریختند که بالش ایشان خیس می‌شد؛ ولی شنیدم که ایشان در آخر عمر توبه نموده است و چون شنیدم که توبه نموده است گاهی مشهد سر قبر او می‌روم.»

با این همه ایشان به علت تربیت شدن در دامان اولیای الهی و عرفای نجف اشرف همچون مرحوم آیت‌الله سید احمد کربلایی و آیت‌الله آقا شیخ محمد بهاری و آیت‌الله سید جمال‌الدین گلپایگانی قدس سرهم دارای فضایل اخلاقی ارزشمندی نیز بودند؛ زهد در دنیا و تهجد در دل شب و محبت به حضرت بقیة‌الله الاعظم ارواحنا له الفداء از ایشان مشهود بود و در نهایت همین اعمال صالحه دستگیر ایشان شد و ایشان را موفق به توبه نمود.

از مرحوم آیت‌الله بهجت نقل می‌کنند:

«ایشان [آقا میرزا مهدی] در اواخر عمر از آنچه در مورد فلسفه و فلاسفه گفته بود برگشته بود این معنی برای من ثابت شده است. آقای خمینی می‌فرمود: [آقا میرزا مهدی] می‌خواست دست مرا بیوسد. گفتم: برای چه؟ [آقای خمینی] پاسخ داد: نمی‌دانم شاید کتاب کشف‌الأسرار را دیده.» [۴]

سیره شاگردان مرحوم میرزای اصفهانی

لیکن مع‌الأسف سنت بدگوئی از عرفا و حکما، سینه به سینه در بین ارادتمندان ایشان همچون مرحوم حلبی، نمازی، قزوینی و شاگردانشان تا امروز باقی ماند.

اهانت‌ها و ناسزاهای مرحوم حلبی (پایه‌گذار انجمن حجتیه) به بزرگان حکمت و عرفان - اعم از گذشتگان و معاصران - زبازند همه کسانی‌ست که منبرها و مجالس آن مرحوم را ادراک نموده‌اند.

مرحوم آشیخ مجتبی قزوینی نیز که دومین شخصیت برجسته مکتب تفکیک محسوب می‌شوند از این مسأله مستثنی نبودند. ایشان بارها در کتب خود بر این مسأله تأکید می‌کند که فلاسفه و مدرسین فلسفه اهل تدلیس و حقه‌بازی هستند و با این تدلیسات پیروان مکتب قرآن و شیعه را منحرف نموده‌اند.

بیان شیخ مجتبی قزوینی درباره فلاسفه و عرفا

وی در آغاز کتاب خود «بیان الفرقان» می‌فرماید:

«دسته فقها رضوان‌الله‌علیهم که پیرو قرآن و سنت پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام بودند از دسته فلاسفه و عرفا و صوفیه ممتاز بودند. این امر تا قریب یک‌صد سال قبل محفوظ بود و بعد از آن بواسطه اینکه عرفاء صوفیه و پیروان فلسفه یونان در اقلیت و از جامعه مسلمین مخصوصاً شیعه و فقها مطرود بودند بنای تدلیس و تلبیس و تأویل گذاشتند، کلمات مقدسه انبیا و ائمه علیهم‌الصلوة و السلام [را] مطابق با معتقدات فلسفه و عرفان تاویل کردند و این تدلیس کاملاً مؤثر افتاد تا کار بجائی رسید که پیروان مکتب قرآن و شیعه و فقها چنین معتقد شدند که علوم قرآن مجید و ائمه علیهم‌السلام عین علوم فلسفه و عرفان است ... و به همین گونه کلمات عوام شیعه را فریفته و از فقها منزجر نمودند.» [۵]

(البته تمام این عبارات مخالف مسلمات تاریخ شیعه است و عرفای شیعه از قرن هفتم همواره درخشان‌ترین چهره‌های مکتب تشیع بوده‌اند و فقاقت و عرفان در میان ایشان چون شیر و شکر آمیخته بوده و هست و جز دو جریان اخباری‌گری و شیخی‌گری که تلاش نمودند میان فقه و عرفان فاصله بیافکنند، هیچ‌گاه عرفا و حکما مطرود نبوده‌اند و این عبارات نشان می‌دهد که مرحوم قزوینی از تاریخ شیعه نیز اطلاعات صحیحی نداشته‌اند.)

و نیز در عباراتی درباره حکمای اسلام - که به قول ایشان مقلدان فلاسفه یونانند - [۶] می‌فرماید:

«و کلماتی که از مقلدین فلاسفه شنیده شده‌است صرف استبعاد و ایجاد تشکیک در ذهن و قلوب مردم عوام است؛ مثل اینکه می‌گویند پر در ملائکه یعنی چه و آنکه دارای پره‌های زیادند چه معنی دارد و جای آنها کجاست؟ چرا دیده نمی‌شوند؟ و امثال این مزخرفات و موهومات. باید گفت نادان چه دیده‌ای و فهمیده‌ای و کجا رفته‌ای و از دایره شهوت شکم و فرج کی خارج شده‌ای و اگر تقلید فلاسفه می‌کنی کلمات آنها بر قواعد و اساسی است که تمام آنها باطل و در محل خود ابطال گردیده و مخالف عقل سلیم و قرآن مجید و انبیاء عظام می‌باشد؛ چون روایات و اخبار در این باب به حدیست که نتوان انکار نمود لذا منکرین ملائکه هم جرأت انکار صرف نمودند و در صدد تأویل و توجیه آیات و روایات برآمده و تأویلاتی نموده‌اند که هم با اساس فلسفه مخالف نباشد و هم با مسلمات دین سازگار آید تا مغرّی برای خود از خروج از زمره مسلمین پیدا نمایند و بهترین توجیهاات و تأویلات در این باب بیانی است که ابن سینا فرموده و بقیه فلاسفه اسلام هم با کم و زیاد از او متابعت نموده‌اند...» [۷]

مرحوم قزوینی گذشته از امثال این اهانتها که در آثارشان آمده همه عرفا را کافر نیز می‌دانند و معتقدان به وحدت وجود را - چه ملتزم به لوازم آن باشند و چه نباشند - کافر و نجس می‌شمارند [۸].

علت این اشتباهات چیست؟

باری، اعتقاد این بنده آنست که این دست اشتباهات مرحوم قزوینی همه محصول جمع‌شدن بی‌اطلاعی و سوءظن با غیرت دینی شدید بوده و چون تحت تاثیر مرحوم میرزای اصفهانی در دوران جوانی با تضاد با عرفان و حکمت و عرفا و حکما رشد نموده بودند، چنین قضاوت‌هائی می‌نمودند. شاهد مسأله هم آنست که وقتی از نزدیک به محضر عارفان و حکیمان واقعی می‌رسیدند بر اساس صفای قلبی که داشتند متحوّل شده و ادای احترام می‌نمودند و گاهی به پای همان کسانی می‌افتادند که از فرط بی‌اطلاعی ایشان را کافر و نجس می‌دانستند.

در تاریخ مشهد می‌خوانیم:

«به گفته حاج حیدر رحیم‌پور، کاروان مشهد، صبح هنگام به قم رسید و حاج شیخ مجتبی قزوینی پس از زیارت قبر مطهر حضرت معصومه، سپیده دم به دیدار امام شتافت و امام در حالی که عازم تدریس بود، در کوچه ایشان را ملاقات کرد. این دیدار بسیار تکان دهنده بود؛ حاج شیخ مجتبی قزوینی خواست بر پای امام بیافتد و امام خمینی از ایشان بسیار سپاسگزاری کرد و هر دو گریستند.» [۹]

جمعی دیگر از شاگردان مرحوم میرزا نیز در اهانت به ملاصدرا و حکمای معاصر به همین سیره و روش ادامه داده و بساط تهمت و ناسزاهای رکیک همواره میانشان گسترده بود. [۱۰].

این سیره ناپسند تا امروز هم به همین شکل ادامه دارد؛ گرچه در سالهای اول انقلاب تفکیکیان از علنی شدن آن ابا داشتند ولی مع الأسف پس از رحلت مرحوم آیت‌الله مروارید و سپس مرحوم آیت‌الله فلسفی رضوان‌الله‌علیهما بار دیگر علنی گردید و در قالب کتاب یا مجله‌هائی بدون مجوز همین دست مطالب منتشر شده و میان عموم مردم متدین و از همه جا بی‌خبر پخش می‌شود و سخنرانان در همایش‌های رسمی با صراحت ادعا می‌کنند که حکما خودشان هم می‌دانند که مطالبشان مخالف قرآن است و فقط از ترس متدینین چند آیه و روایت می‌خوانند و مطالب خود را مطابق با آن وانمود می‌نمایند.

نگارنده نمونه‌هائی از آن را در آغاز «پاسخ به نقدهائی بر صراط مستقیم» و در «نقدها در بوته نقد» آورده است. (این دو جزوه در همین پایگاه قابل دسترسی است)

آیا همه شاگردان میرزا چنین بودند؟

همانطور که این بنده در مصاحبه عرض کرده بودم همه شاگردان چنین نبودند. در مصاحبه عرض شده بود:

« کلاً مکتب تفکیک پس از جریانات شیخیه در حوزه‌های علمیّه شیعی به اهانت و ناسزاگویی مشهور است و خود مرحوم میرزا مهدی اصفهانی نیز که کلمات آبدار نثار حکما و عرفا می‌کردند و رسماً آنها را تکفیر می‌کردند

و قصه ناسزا گفتن ایشان به مرحوم قاضی در بالای منبری که فرزند مرحوم قاضی نیز پای آن بوده مشهور است و متأسفانه این روش غیر شرعی هنوز هم بین برخی ادامه دارد. البته برخی شاگردانشان اصلاً اینطور نبودند مثل مرحوم آیت‌الله مروارید و آیت‌الله میرزا جوادآقا تهرانی.»

تصوّر حقیر اینست که این بزرگان چون در جوانی نفّس اولیای خدا و اهل عرفان بدیشان خورده بود تا آخر عمر همواره از ناسزا و بی‌ادبی در امان ماندند. مرحوم آیت‌الله میرزا جواد آقا در جوانی شاگرد مرحوم آیت‌الله شیخ مرتضی طالقانی و مرحوم آیت‌الله شیخ محمدتقی آملی بودند و آیت‌الله مروارید از کودکی در دامان مرحوم نخودکی تربیت شده بودند و تا سالهای سال در کنار ایشان زندگی می‌کردند.

به هر حال با اینکه جریان تفکیک به شکل عجیبی با مسأله ناسزا و لعن و اهانت آمیخته است ولی این مسأله همگانی نیز نیست.

تکفیر اشخاص یا تکفیر افکار؟

آقای نصیری در فرازی از عبارات خود می‌گویند:

«البته هر جا سخن از کفر و کفر آمیز بودن می‌گوییم منظور کفر قول است که بر مبنای نظر بسیاری از فقها مستلزم کفر قائل نیست مگر آن که مدعن و ملتفت به تعارض قول خود با وحی و انکار نبوت باشد. نکته‌ای که آقای وکیلی از آن بی‌اطلاع بوده و یا جاهل بدان می‌کند و در نوشته‌های خود هیاهو به راه می‌اندازد که عده‌ای می‌خواهند بساط تکفیر را پهن نمایند!»

اولاً با توجه به مستندات سابق باید روشن شده باشد که این حقیر هیاهو به پا نکرده‌ام و در جریان تفکیک تکفیر اشخاص و حکم به نجاست آنها مسأله‌ای متداول بوده و متأسفانه هنوز هم در مشهد کم نیستند انسانهای جاهلی که وقتی اهل عرفان و فلسفه از ظرفی چای می‌نوشند آن را آب می‌کشند و طلاب فلسفه‌خوان را از مدارس به همین جرم بیرون می‌کنند.

ثانیاً باید دانست فاصله میان انسان کافر و سخن کفر آنجا قابل تصوّر است که شخصی سخن کفری بر زبان بیاورد و نداند که این سخن با ضروریات دین ناسازگار است.

مثلاً فقها می‌گویند اگر کسی در کشور غیرمسلمانان تربیت شده بود و به تازگی اسلام آورده بود و ادعا کرد که شرب خمر حلال است او را کافر محسوب نمی‌کنیم؛ گرچه حرمت شرب خمر در اسلام از ضروریات است؛ زیرا ممکن است این شخص تازه مسلمان از حرمت آن بی‌خبر باشد.

ولی سؤال ما از آقای نصیری و دوستانشان در سمات و پایگاه‌های اینترنتی و از تفکیکیان معاصر آنست که آیا می‌توان توهم کرد که بزرگان علمای اسلام که سالیان سال در حوزه‌های علمیه به تحصیل علم دین و انس با قرآن و سنت مشغول بوده و در فقه و اصول و تفسیر و رجال و حکمت و عرفان مجتهدند از ضروریات اسلام بی‌خبر باشند؟

نسبت کفر به سخنان بزرگان دین حرام شرعی و جرم قانونی است

جناب آقای نصیری و تفکیکیان باید بدانند از بزرگترین اهانت‌ها به علمای اسلام و بزرگترین خیانت‌ها به انقلاب اسلامی آنست که عده‌ای در گوش عموم مردم چنین بخوانند که عالمان بزرگ شیعه حتی ضروریات اسلام را نمی‌شناسند چه رسد به مسائل پیچیده آن.

جناب آقای نصیری و تفکیکیان که عقائد عرفای بالله را کفر و مخالف ضروریات دین می‌دانند میان یک دو راهی‌اند:

یا باید ادعا کنند که بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی و شاگردانشان که معتقد به اصول عرفان و حکمت متعالیه می‌باشند - نعوذ بالله - از دایره مسلمانان خارجند!

و یا آنکه بگویند که این بزرگان آن قدر با اسلام بیگانه بودند که ضروریات اسلام را نمی‌شناختند و توفیق معرفت به اسلام را در حد یک انسان عامی و ساده نداشتند! و انقلابی که ندای اسلام را در تمام جهان سر داده و علم اسلام را برافراشت به دست بیگانگان با معارف اسلام برپا شد.

هر یک از این دو سخن نه فقط حرام قطعی شرعی است بلکه به یقین جرم قانونی و قابل پی‌گیری قضائی است و از مهمترین مصادیق خیانت در حق انقلاب و نظام اسلامی است.

چندی است که اهل نظر، جریان اخیر مخالفان فلسفه را در قالب امروزین از فتنه‌های دشمنان اسلام بر ضد اسلام و نظام اسلامی می‌شمارند. با توجه به این مسأله یکی از جهات این مسأله روشن می‌شود.

آیت‌الله فیاضی چندی قبل در مصاحبه خود درباره جریانات اخیر مخالفان فلسفه فرمودند:

«چنین کسانی از دو حال خارج نیستند؛ حالت اول این است که اینها مأموریت دارند که این رکن رکین حوزه‌های علمیه را که با آن می‌توان در برابر افکار الحادی و انحرافی ایستاد، متزلزل و نابود کنند. هیچ شبهه‌ای نیست که این دسته را موساد و سیا و همه کسانی که با این حوزه و با نظام مخالف هستند آماده کرده و نیروهایی را برای همین کار به حوزه فرستاده‌اند.

من گاهی به آنها می‌گویم که کاری شما می‌کنید از دو حال خارج نیست؛ یا از آمریکا و اسرائیل پول می‌گیرید یا نمی‌فهمید چه کار می‌کنید. دسته اول اینها هستند. اینها اصلاً گوششان به این حرفها بدهکار نیست و اگر اینها با آدم صحبت کنند کارشان به دعوا و بکاربودن تعبیر موهن و توهین به بزرگان است. البته اینها مأمورند که اینجا این کار را بکنند و حقوق می‌گیرند و مأموریت دارند و مدتی هم هستند و سپس خواهند رفت و شما می‌بینید که دیگر اصلاً اثری از آنها نیست. پنج سال اینجا هست و بعد می‌بینید که دیگر خبری از او نیست، حالا به کجا می‌رود معلوم نیست.

دسته دوم کسانی هستند که بر اساس انگیزه‌های الهی و غیرت دینی این کار را انجام می‌دهند؛ چون می‌بینند طبق همان چیزی که دسته اول القا می‌کنند یا یک عده جاهل مثل خودشان یک چیزهایی را از کسانی

شنیده‌اند که خدای فلسفه با خدایی که قرآن می‌گوید فرق دارد و معادی که فلسفه می‌گوید با معاد قرآن فرق دارد یا اینکه فلسفه قائل به جبر است و ... اینها به انگیزه‌های دینی این کار را می‌کنند؛ البته اینها قابل صحبت کردن هستند و اینها کسانی هستند که حاضرند به سخن آدم گوش دهند و بنشینند و حرف بزنند.» [۱۱]

باری، غرض این نیست که باب بحث و انتقاد بسته شود چنانکه خود آیت‌الله فیاضی از منتقدان حکمت متعالیه در عصر ما هستند.

بلکه سخن در این است که انسان حد و مرز شریعت را پاس داشته و آن قدر غرق توهمات نشود که هنوز قدمی در وادی تخصص نگذاشته سخنان بزرگترین عالمان دین و مهمترین تئوریسین‌های انقلاب اسلامی را مخالف ضرورت دین شمرده و ندانسته به آسیاب دشمنان قسم خورده اسلام و نظام اسلامی آب بریزد.

روش صحیح نقد

روش صحیح نقد آنست که انسان پس از تحصیل اجتهاد و تخصص نظر خود را به عنوان یکی از نظرات علمی عرضه نموده و در معرض ارباب نظر قرار دهد؛ نه آنکه خود را نماینده قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام تلقی نموده و افکار خود را به عنوان مکتب قرآن و عترت معرفی کرده و مخالفان را پیروان یونانیان که منکر ضروریات دینند بخواند و میان صفوف شیعیان تفرقه و دو دستگی بیاندازد و جمعی از عالمان بزرگ شیعه را در مقابل اهل بیت وانمود کرده و زبان عوام را به اهانت بگشاید.

بازگردیم به کلام آقای نصیری

با آنچه گذشت روشن می‌شود که مطالبی که آقای نصیری به حقیر نسبت داده بودند و این بنده را متهم به افترا زدن کردند کاملاً مخالف واقع است.

آنچه حقیر در مصاحبه عرض کرده بودم راجع به تفکیکیان بود نه همه مخالفان حکمت و عرفان و لذا نمونه‌هایی چون مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی و آیت‌الله العظمی بهجت قدس سرهما هیچ ربطی به عرائض حقیر نداشت؛ گذشته از آنکه حضرت آیت‌الله بهجت را از مخالفان فلسفه و عرفان مصطلح شمردن، جفائی است آشکار.

جالب‌تر آنکه سخن حقیر درباره همه تفکیکیان نیز نبود و خود این بنده امثال مرحوم آیت‌الله مروارید و آیت‌الله میرزا جواد تهرانی را، هم در مصاحبه و هم در نوشتجات خود استثناء نموده بودم با این وجود آقای نصیری، نام این دو بزرگوار را به عنوان نقض بر عرائض بنده ذکر نموده و حقیر را متهم به افتراء کرده‌اند و کار بنده را شگرد و روشی برای هیاهو نام گذارده‌اند!

آیا این قضاوت‌ها منصفانه است؟

یکی از گفتگوهای بسیار جالب و شیرین مخالفان عرفان و حکمت اینست که با همه ناسزاها و فحش‌ها و لعن‌ها و تکفیرها داعیه‌دار ادب و اخلاق اسلامی می‌شوند و طیف عرفا و حکما را که فقط با کمال ادب و تواضع

می‌گویند این مباحث تخصص می‌خواهد و شما تخصص نداشته و با اصطلاحات بیگانه‌اید به ادبی و اهانت متهم می‌کنند.

اگر بالای منبر به مرحوم صدرالتألهین یا مرحوم قاضی فحش بدهند بی‌ادبی نیست و اگر همه را کافر و اهل تدلیس و حقه‌بازی بخوانند اهانتی مرتکب نشده‌اند و اگر همچون جناب آقای نصیری همواره ادعا کنند که علمای بزرگ شیعه آن‌قدر با اسلام بیگانه‌اند که حتی ضروریات دین را نمی‌شناسند هتک حرمتی مرتکب نشده‌اند ولی اگر ما با کمال احترام بگوئیم برخی فقها یا خطبا در حکمت و عرفان تخصص ندارند و سخن عرفا را درست متوجه نشده‌اند و نسبت‌هایی که به عرفا می‌دهند تهمت بوده و حرام شرعی است، بی‌ادبی محسوب می‌شود. قضاوت را بر عهده خوانندگان منصف می‌گذارم.

جمع‌بندی مطالب

۱. قضاوت آقای نصیری درباره مکتب تفکیک کاملاً خلاف واقع بود.
۲. تفکیکیان هم اهانت‌های فراوانی می‌نمایند و هم رسماً تکفیر می‌کنند.
۳. جریان تکفیریان تفکیکی از خطرناکترین جریان‌های درون‌مذهبی برای ایجاد تفرقه و بدبین نمودن مردم به علمای اسلام و انقلاب است.
۴. نسبت‌دادن بزرگان دین به جهل و بی‌اطلاعی از ضروریات دین از بزرگترین مصادیق اهانت است و هم حرام شرعی و هم جرم قانونی است.

ضرورت تخصص برای اظهار نظر درباره فلسفه و عرفان

از دیگر نکاتی که برادر محترم آقای مهدی نصیری بر آن انگشت نهاده‌اند مسأله ضرورت تخصص در فلسفه و عرفان است.

حقیق در مصاحبه و در نوشتجات خود عرض کرده بودم که برای فهمیدن ارزش کلمات حکما و عرفا تخصص لازم است و به دست آوردن آن لااقل ۱۵ تا ۲۵ سال تحصیل حکمت و عرفان می‌طلبد و اظهار نظرهای فقهای که در فلسفه تخصص ندارند درباره فلسفه و عرفان و وحدت‌وجود و ... از نظر عقلی و فقهی اعتبار ندارد و شیعیان باید درباره این مسائل به متخصصان و در میان متخصصان به اعلم رجوع کنند که اگر چنین کنند تمام این تفرقه‌ها برچیده می‌شود.

آقای نصیری در جواب حقیق مطالبی مختلف نوشته‌اند که جا دارد قسمتهائی از آن را دوباره مرور کنیم.

«طرح این مسئله که کسی جز فلاسفه و عرفا آن هم فقط موافقان فلسفه و عرفان و آن هم فقط موافق با نحله کاملاً صوفیانه آقای وکیلی حق انتقاد از فلسفه را ندارد، به نظر ما شگردی برای ایجاد اختناق فکری و عقلانی در جامعه است تا کسی جرئت نقد فلسفه و عرفانی را - که به زعم مخالفان و منتقدان در تقابل با مبانی برهانی قرآن و اهل بیت علیهم السلام است - نداشته باشد و در این عرصه تک صدایی اندیشه سوز و

عقل بر باد ده حاکم باشد تا در فرصتی مناسب، مذهب تشیع به نفع جریان تصوف مصادره شده و تلاشها و مجاهدتهای بیش از هزار ساله اهل بیت علیهم السلام و علما و فقها و متکلمان مذهب... بر باد رود

البته فهم از یک موضوع و تخصص در آن برای نقد آن ضروری است اما آنجا که پای مباحث عقیدتی مانند توحید (با همه زیر شاخه های آن) و جبر و اختیار و معاد و ولایت در کار است، متخصصان این موضوعات بدون شک متکلمان مذهب هستند که از یک سو به برهان و استدلال‌های بیّن و صریح عقلی مسلحند و از سوی دیگر به تعالیم و معارف برهانی و وحیانی قرآن و اهل بیت علیهم السلام متمسک‌اند و نه فیلسوفان و عارفانی که رسماً عقل ستیز و استدلال‌گریزند و اگر به سراغ قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام هم بروند، یا به متشابهات استناد می‌کنند و یا به تاویل آنها بر وفق مبانی فلسفی و عرفانی خود دست می‌زنند.»

و نیز نگاشته‌اند:

«اگر تعریف آقای وکیلی از تخصص درست باشد باید بگوییم که آقای وکیلی در حال حاضر هم مسلمان و هم هندو و بودایی و مارکسیست و لیبرال و شیطان‌پرست و یهودی و مسیحی و مجوس و وهابی و ... است چرا که قطعاً همه این ادیان و فرق دارای ده‌ها متون علمی و تخصصی ویژه خود هستند که تعلم آن نیاز به سال‌ها وقت دارد و حتماً آقای وکیلی این متون را نزد اساتید هر دین و مسلک ۱۵ تا ۲۰ سال نخوانده و لذا حق نقد و رد آنها را ندارد و نمی‌تواند بگوید این ادیان و فرق باطل و اسلام بر حق است، پس من مسلمانم!

البته اگر آقای وکیلی خواسته باشد علی‌المبنا به این اشکال جواب دهد باید بگوید که بله بنده به همه این ادیان و فرق اعتقاد دارم و مسلمان و هندو و مارکسیست و لیبرال و مجوس و وهابی و هستم، چون عرفان به غلیظترین نوع پلورالیسم قائل است...

در واقع وقتی ما اسلام و تشیع را انتخاب می‌کنیم مسلح به براهینی می‌شویم که با آنها هر گونه الحاد و شرک و تشبیه خداوند و جبر گرایی و تفویض و غلو و عقل ستیزی و تکلیف‌گریزی و نفی رسالت پیامبر و یا نفی ولایت امامان معصوم و دیگر انحرافات را که مکاتب باطل بدان گرفتارند، رد می‌کنیم و دیگر برای اثبات بطلان تک تک ادیان و فرق باطل نیاز به کسب تخصص نزد عالمان آن فرق نداریم. آیا برای اثبات بطلان فرقه ضاله وهابیت باید شیعیان نزد متخصصان وهابی که صدها کتاب و استاد و کرسی دانشگاهی و مفتی و ... دارند بروند و تخصصاً آن را بیاموزند؟»

و نیز نگاشته‌اند:

«و نیز بر مبنای شگرد آقای وکیلی باید به شهید آیت‌الله سید محمد باقر صدر که وحدت وجود و قول به وحدت خالق و مخلوق را باطل و سخنی کفر آمیز می‌داند، بگوییم چرا در موضوعی که تخصص نداشته‌اید و ۱۵ تا ۲۵ سال (چون آقای وکیلی مدعی است ۱۵ تا ۲۵ سال فلسفه خوانده‌است و الا می‌توانست این رقم ۳۰ و ۴۰ سال باشد!) فلسفه و عرفان آن هم از نوع حکمت متعالیه و آن هم نزد اساتیدی که لیست آنها در اختیار آقای وکیلی و همفکران ایشان است، نخوانده‌اید اظهار نظر کرده‌اید!»

نقد و بررسی

بگذریم از اینکه نسبتی که به مرحوم شهید صدر داده‌اند و نیز نسبت عقل‌گریزی و پلورالیسم و ... به عرفا و حکما - همچون دهها نسبت دیگری که در بحث‌های گذشته در سخنان آقای نصیری دیدیم - کاملاً خلاف واقع است و در مباحث آتیه ان‌شاءالله عرض خواهد شد و نیز بگذریم که نسبت ایجاد اختناق فکری نیز به این حقیر مخالف با واقع است که در یادداشت اول عرض شد و نیز بگذریم از اینکه لزوم تخصص ملازم با اعتقاد داشتن به همه ادیان نیست. فعلاً غرض بررسی اشتباه اصلی این عبارات است.

تخصص یعنی چه؟

تخصص از الفاظی است که به معانی گوناگون بکار می‌رود و معنایی نسبی دارد ولی معنای متداول آن تقریباً اینست که انسان در یک رشته به تمام جوانب آن رشته احاطه و آگاهی داشته باشد و اگر از رشته‌هایی است که هویت آن کشف واقعیت است به مهارت اجتهاد و نوآوری در آن علم دست‌یافته و توانایی ارزیابی نظرات مختلف را داشته باشد.

طبیعی است که هرچه یک دانش گسترده‌تر شود تخصص در آن و احاطه‌یافتن به مباحثش مشکل‌تر گشته و دوره تحصیلی آن طولانی‌تر می‌گردد یا آن رشته را به حسب توان متعارف آدمی یا امکانات متعارف به چند رشته جدید تقسیم می‌کنند؛ چنانکه امروزه تخصص در کل دانش پزشکی قابل تصور نیست و آن را به رشته‌هایی متعدد تقسیم می‌کنند.

علوم اسلامی نیز از این قانون مستثنی نیست. روزگاری تخصص در علم اصول یا فقه با خواندن دو سه کتاب در عرض چهار پنج سال حاصل می‌شد و امروزه با کمتر از بیست سال به ندرت تحقق می‌پذیرد.

در این میان حکمت و عرفان اسلامی علاوه بر گستردگی مباحث با مشکلی دیگر نیز مواجه است که عمق و پیچیدگی مسائل این علوم است؛ چون این علوم از امور ماوراء طبیعی بحث می‌کند که افراد عادی اصلاً توانایی تصور آن را ندارند و چندین سال طول می‌کشد تا مفاهیم این علوم قابل درک گردد. لذا اگر کسی از هوش و استعداد خوبی برخوردار باشد و در نزد اساتید فن با رعایت شرائط به تحصیل این علوم بپردازد سالها وقت لازم است تا در این رشته متخصص شود و هر اظهار نظر فلسفی در فضای عمومی پیش از تخصص برخلاف حکم عقل و شرع و فطرت است.

چرا ۱۵ تا ۲۵ سال تحصیل فلسفه؟

عدد ۲۵ سال برای تخصص در فلسفه را حقیر از برخی از اساتید از مرحوم آیت الله مطهری شنیده‌ام که آن مرحوم می‌فرموده‌اند در تحصیل حکمت اسلامی سه سال دوره آشنائی با اصطلاحات است و دوازده سال دوره فهمیدن و ده سال دوره هضم نمودن مطالب.

از فرمایشات حضرت علامه طباطبائی پس از شهادت آیت الله مطهری نیز همین استفاده می‌شود؛ زیرا آن شهید بزرگوار حدود ۳۰ تا ۳۸ سال در فلسفه فعالیت علمی داشتند و علامه طباطبائی در وصف مقام علمی ایشان می‌فرمایند:

«در عین حال اخیراً خودش صاحب‌نظر شده بود. نظر داشت، یعنی چیز می‌فهمید، حکم می‌کرد، بهترین تعبیرش همین است که نظر داشت.»

این سخن اشاره به سالهای پایانی عمر آن مرحوم است.

یعنی آیت الله مطهری با آن هوش و استعداد و پشتکار و آن اساتید ناب، در سالهای آخر عمرشان که بیش از سی سال در حکمت اسلامی کار نموده بودند صاحب‌نظر محسوب می‌شوند.

البته یقیناً با اصلاح روش‌های آموزشی و سعی اساتید در ساده‌سازی تبیین مفاهیم فلسفی و تنقیح و پالایش مباحث به یقین می‌توان این مدت را کوتاه کرد؛ کاری که انجام آن در زمان حال از وظائف ضروری حوزه‌های علمیه است؛ خصوصاً با تأکیدات مقام معظم رهبری بر ترویج فلسفه‌آموزی در جامعه و آموزش آن از سنین کودکی.

آیا نقد نقلی فلسفه هم تخصص می‌خواهد؟

آری، نکته‌ای که در اینجا توجه به آن لازم است اینست که گرچه این تخصص برای اظهار نظرهای فلسفی ضروری است ولی نقد یا تایید فلسفه بدون این تخصص هم می‌تواند صورت بپذیرد؛ زیرا نقد و تایید فلسفه گاهی به صورت فلسفی و محتاج تخصص در فلسفه است و گاهی به صورت بیرونی است؛ بدین معنا که نتایج مباحث فلسفی با گزاره‌های دینی که از قبل پذیرفته شده سنجیده می‌شود و رد یا تایید می‌گردد. در این فرض اجتهاد در فلسفه لازم نیست گرچه اجتهاد در علوم نقلی چون ادبیات و اصول و تفسیر و حدیث لازم است و به هر حال افراد غیرمجتهد در این عرصه هم حق اظهار نظر ندارند.

بر اساس این نکته گاهی ادعا می‌شود که فقهای غیرمتخصص در فلسفه هم مجاز به رد یا تایید فلسفه خواهند بود و می‌توانند محصولات کارخانه عرفان و فلسفه را با مدارک نقلی بسنجند.

این سخن حق است ولی با رعایت دو نکته:

نکته اول: این افراد باید در گزاره‌های نقلی مسیر اجتهاد را طی نمایند؛ یعنی تمام منابع نقلی را در آن مسأله جمع‌آوری نمایند و سپس به شکل کاملاً اجتهادی بررسی نموده و نتیجه‌گیری کنند.

مسأله‌ای که امروزه با آن مواجهیم آنست که در بحث‌های درس خارج اصول یا فقه گاهی از چند روایت ساده چند ماه بحث می‌شود ولی در مباحث اعتقادی چنین چیزی سراغ نداریم.

چنانکه بارها عرض شده است میدان‌دار مباحث تفسیری و روائی در اعتقادات، بزرگان فلسفه و عرفاند و مخالفان جز ادعا چیزی عرضه نکرده‌اند. اگر تفسیر المیزان و تفسیر تسنیمی هست، اگر حواشی عمیقی بر

تفاسیری چون مجمع‌البیان و منهج‌الصادقین و تفسیر ابوالفتوح و صافی هست و اگر بررسی‌های عمیقی در روایات بحث‌های معاد و توحید و انسان‌کامل انجام شده، همه و همه از بزرگان عرفا و حکما است.

تفکیکیان و مخالفان عرفان چه متاعی تا به حال به بازار علم و دانش در عرصه تفسیر و حدیث عرضه کرده‌اند؟ چه نوآوری و تحقیقی ارائه نموده‌اند؟ البته آثاری در جمع‌آوری احادیث همراه با ترجمه‌هائی نه‌چندان دقیق از این بزرگان در دست است ولی این آثار کجا و کتب اجتهادی چون المیزان و ... کجا؟

بی‌تردید که اگر غیر فیلسوفان نیز به سبک اجتهادی به بررسی آیات و روایات بپردازند در نهایت در مباحث توحید و معاد به نتایج کاملاً مشابه با نتایج عرفان و حکمت متعالیه می‌رسند و دیگر زبان اعتراض به عرفا و حکما باز نمی‌کنند.

نکته دوم: آنچه مسلم است رد یا قبول هر نظری عقلاً متوقف بر فهم آن نظر است. صحیح نیست که کسی بدون آنکه تصور کند که گوینده‌ای چه می‌گوید وی را نقد نماید. حتی انتقاد از وهابیان یا بودائیان یا هندوان بدون فهم سخنان ایشان ممکن نیست.

نکته مهم در اینجا آن است که حکمت متعالیه و عرفان نظری فرقی اساسی با برخی رشته‌های دیگر دارد؛ زیرا در فلسفه و عرفان تصور و فهم مسائل بسیار صعب است، اما تصدیق به مسائل پس از تصور گاهی بدیهی یا غیربدیهی ولی آسان است.

در علوم متعارف تصور مسائل آسان است و تصدیق مسائل محتاج به تخصص می‌باشد و لذا ممکن است انسان بدون تخصص در رشته مزبور از راه بیرونی مساله را نقد نماید ولی در عرفان و حکمت متعالیه در بسیاری از مسائل این کار شدنی نیست و شخص منتقد باید لااقل در حد درست فهمیدن مباحث در فلسفه تخصص و اطلاع داشته باشد.

مثلاً: اگر یک زیست‌شناس ادعا کند که انسان ابوالبشر فرزند میمون یا حیوانی دیگر بوده که با جهش ژنتیکی به این شکل در آمده است و بر این مساله استدلالهای تجربی و پیچیده بیاورد ما اگر در زیست‌شناسی نیز متخصص نبوده و از استدلالهای وی نیز آگاه نباشیم، شاید بتوانیم با اتکاء به گزاره‌های دینی که دلالت بر خلقت مستقل حضرت آدم (علی‌نبینا وآله وعلیه‌السلام) می‌نماید سخن وی را رد کنیم؛ چون مدعای او کاملاً واضح است.

ولی اگر کسی مدعی اصالة‌الوجود شد نمی‌توان بدون فلسفه خواندن با گزاره‌های دینی به راحتی به جنگ وی رفت. آیت‌الله شهید مطهری می‌فرماید:

«اینها هم حرفشان این است که این مساله اگر خوب تصور شود دیگر تصدیقش احتیاجی به دلیل ندارد. شما باید به تصورش برسید؛ اشکال سر تصور مساله است. اغلب مسائل فلسفه اینچنین است. بعضی از مسائل تصورش آسان است اما تصدیقش مشکل است؛ یعنی روشن است که می‌خواهیم چه چیزی را ثابت کنیم. مثلاً آیا ابعاد عالم متناهی است یا نامتناهی؛ مطلب روشن است که می‌خواهیم چه بگوییم. می‌خواهیم ببینیم

آیا این ابعاد متناهی است یا نه، اما دلیل پیدا کردن برای اینکه متناهی است یا نامتناهی مشکل است. اینها را می‌گویند مسائلی که تصورش آسان است و تصدیقش مشکل. ولی یک مسائل دیگر هست- که همیشه مسائل فلسفه از این قبیل است- که تصورش مشکل است، یعنی مشکل در این است که انسان بفهمد که اصلاً این طرح چه طرحی است. در مسأله «بسیط الحقیقة کل الاشياء» مشکل است که انسان بتواند خود طرح را تصور کند. همین قدر که توانست طرح را در ذهن خودش بگنجاند فوراً می‌فهمد که مطلب همین جور است. مسائل منطق هم اغلب از همین قبیل است. مسائل منطق را همین قدر که انسان بتواند تصور کند فوراً تصدیق می‌کند» [۱۲]

حقیر در حد اطلاع خود تا به حال هیچ کسی را ندیده‌ام که اصالة الوجود را درست تصوّر نموده باشد و در آن شک نماید و در خلال بحث با مخالفان همواره دیده‌ام که محل بحث را درست تصوّر ننموده‌اند.

کسی که می‌خواهد به وسیله گزاره‌های دینی، أصالة الوجود را نقد نماید، معمولاً باید چندین سال به خوبی فلسفه بخواند که بتواند معنای آن را تصور کند، پس از آن اگر در نقلیات مجتهد باشد و به جای دلیل عقلی با دلیل نقلی قطعی آن را رد کند هیچ کس به وی اعتراض نخواهد کرد.

وقتی حال اصالة الوجود چنین است وضعیت بحث‌هایی پیچیده‌تر چون «وحدت وجود» و «بسیط الحقیقة» روشن می‌گردد.

به تصریح بزرگان حکمت و عرفان، تصوّر برخی از این مفاهیم بدون هیچ شکی محتاج انس زیاد با فعالیت‌های عقلی یا گشودن روزنه‌ای قلبی به عالم مجردات و حقایق کلیه است و هر کس بیندازد بدون این راه توفیق تصور این مفاهیم را یافته خطا کرده است.

مرحوم آیت‌الله مطهری در فرازی دیگر درباره محیی‌الدین و فصوص می‌فرماید:

«محیی‌الدین بیش از دویست کتاب تألیف کرده‌است. بسیاری از کتابهای او و شاید همه کتابهایی که نسخه آنها موجود است (در حدود سی کتاب) چاپ شده‌است. مهمترین کتابهای او یکی فتوحات مکیه است که کتابی است بسیار بزرگ و در حقیقت یک دایرةالمعارف عرفانی است. دیگر کتاب فصوص الحکم است که گرچه کوچک است ولی دقیق‌ترین و عمیق‌ترین متن عرفانی است. شروح زیاد بر آن نوشته شده‌است. در هر عصری شاید دو سه نفر بیشتر پیدا نشده باشند که قادر به فهم این متن عمیق باشند.» [۱۳]

توقع ما این نیست که مخالفان عرفان این سخن را بپذیرند ولی توقع است آن قدر انصاف داشته باشند که وقتی این سخنان را از بزرگان شیعه می‌شنوند در اظهار نظر کردن درباره این مسائل رعایت تقوا و انصاف را نموده و بدون طی مسیر تخصص اظهار نظر نمایند.

مشکل اصلی ما با تفکیکیان و أمثال جناب آقای نصیری اینست که این بزرگواران بدون فهمیدن گزاره‌های فلسفی و بدون طی مراحل اجتهاد به نقد نقلی و روائی فلسفه و عرفان می‌پردازند.

پیشنهاد به تفکیکیان و مخالفان فلسفه و عرفان

اگر تفکیکیان و دیگر مخالفان از این پس احتیاط نموده و به جای آنکه بگویند که کلام محیی‌الدین و ملاصدرا مخالف با قرآن و روایات است زحمت کشیده و بگویند: «آنچه ما از کلام ایشان می‌فهمیم مخالف قرآن و روایات است» تمام اختلافات بر طرف می‌شود و همه حکما و عرفا نیز ایشان را تایید می‌کنند، چون برای همه معلوم است آنچه مخالفان از کلام این بزرگان می‌فهمند مخالف قرآن و روایات و بلکه مخالف با نظر خود محیی‌الدین و ملاصدرا و همه عرفا و حکمای بزرگ است.

ولی اگر می‌خواهند کماکان ادعا کنند که آراء حکما و عرفا با قرآن و روایات نمی‌سازد باید اولاً زحمت کشیده و لاقلاً در حد فهمیدن صحیح مراد آنها حکمت و عرفان بخوانند و سپس در صورت مجتهد بودن در علوم نقلی آن مسأله را از منظر نقل نیز به شکل اجتهادی بررسی نمایند که اگر چنین کنند خواهند دید که آنچه درباره حکما و عرفا می‌گفته‌اند سوء تفاهمی بیش نبوده است.

آری: «صدرالمتألهین از بزرگ‌ترین فلاسفه الهی و مؤسس قواعد الهیه و محور حکمت مابعدالطبیعه است. او اول کسی است که مبدأ و معاد را بر یک اصل بزرگ خلل‌ناپذیر بنا نهاد و اثبات معاد جسمانی را با عقل کرد و خلل‌های شیخ‌الرئیس را در علم الهی روشن کرد، و شریعت مطهره و حکمت الهی را با هم تلاقی داد. ما بررسی کامل کردیم دیدیم هر کس درباره او چیزی گفته از قصور خود و نرسیدن به مطالب بلند پایه اوست.» [۱۴]

در اینجا این یادداشت را نیز پایان می‌دهم. غرض از بررسی اشتباهات تاریخی و نقل‌قولهای جناب آقای نصیری، اتمام حجت بر ایشان و دیگر کسانی بود که تصور می‌کنند فهم کلام بزرگان کاری است سهل و آسان و بدون تأمل و دقت هر روز سخنی را از بزرگی بر می‌گیرند و به نقد یا استهزاء آن می‌نشینند.

از این پس، بحث را با توضیح اشتباهاتشان در مسائل علمی دنبال خواهیم نمود بعون الله و توفیقه.

پانویس

۱. این تعابیر در آثار میرزا فراوان است؛ مثلاً ر.ک: ابواب الهدی، ص ۳۵۶، ۴۱۳، ۷۰۴؛ آئین و انیشه، ص ۲۳
۲. کیهان فرهنگی، آذر ۱۳۸۲، شماره ۲۰۶، ص ۱۱، یادنامه عارف کبیر سید علی قاضی؛ کرامت نفس و بزرگواری مرحوم قاضی در مقابل برخوردهای ناصواب مرحوم میرزا بسیار قابل تأمل است
۳. آئین و اندیشه، ص ۲۹
۴. زمزم عرفان ص ۱۳۴؛ البته مرحوم میرزا، طبق نقل ارادتمندان‌شان تا آخر بر عقائد خود ثابت بودند و فقط از برخوردهای ناروایی که با حکما و عرفا داشتند برگشته بودند.
۵. بیان الفرقان، ج ۱، ص ۲؛ و نیز رک: ۷-۱۲ و ج ۳، ص ۱۱۵ و ۱۱۶ و ج ۴، ص ۱۵۴-۱۶۲
۶. این عبارات اشاره است به مطالب مرحوم ملاصدرا و اتباعش در باب ملائکه؛ ر.ک شرح اصول الکافی لملاصدرا، ج ۱، ص ۷۰، و المیزان، ج ۱۷، ص ۷
۷. بیان الفرقان فی معاد القرآن، ص ۲۲
۸. همان، ج ۴، ص ۱۶۴
۹. مشهد در بامداد نهضت امام خمینی (ره)، ص ۲۱۷
۱۰. نمونه‌هایی از برخوردهای این عصر را در خاطرات حضرت آیت‌الله ملکوتی، ص ۹۷-۱۰۳؛ تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (تاریخ حوزه علمیه قم)، ص ۲۲۲ ببینید
۱۱. مجله حاشیه، شماره ۷۰۶، ص ۳۲
۱۲. مجموعه آثار، ج ۹، ص ۸۹
۱۳. مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۶۰
۱۴. کتاب شریف «کشف الأسرار»، ص ۳۶

منبع: خبرگزاری فارس (پیوند منبع)